

بررسی اندیشه‌ی مرگ و زندگی در شعر محمود درویش^۱

دکتر علی اکبر محسنی

استادیار دانشگاه رازی - کرمانشاه

طیبه امیریان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

اندیشه‌ی مرگ و تولد دوباره ملت عرب به طور عام، و فلسطین به طور خاص، یکی از گسترده‌ترین مضمون‌هایی است که در شعر درویش نمودیافته است. وی، با کاربرد زنجیره‌ای وسیع و زیبا از اسطوره‌ها و نمادهای تاریخی و ابتکاری، هم‌معنایی جدید و متمایز از اندیشه‌ی مرگ و زندگی متعارف را ارائه می‌دهد، و هم آنکه، راه کسب آزادی حقیقی و زندگی شرافتمندانه را به مخاطبانش نشان می‌دهد. البته نمادها و اسطوره‌های شعر وی اولاً: زودیاب و رسایند. ثانیاً: در خدمت انتقال پیام او هستند. کشف و بررسی این نمادها و مضامین آنها، هدفی است که نویسندگان این مقاله دنبال نموده‌اند. واژگان کلیدی: محمود درویش، مرگ، زندگی، شعر مقاومت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. پیشگفتار

درگیری و نزاعی که در اواسط قرن گذشته در کشور فلسطین میان صهیونیست‌ها و فلسطینیان به وجود آمد، و همچنان نیز ادامه دارد، به یکی از رویدادهای مهم تاریخ عرب و جهان تبدیل شده است، این رویداد، ذهن بیشتر سیاستمداران و متفکرین جهان و به‌ویژه اعراب و مسلمانان را به خود، معطوف کرده است. این مبارزه که به صورت آشکار در سال ۱۹۴۸م آغاز شد، مردم بی‌گناه فلسطین را دستخوش جنگی طولانی و فرسایشی کرد. با این وصف، مردم فلسطین همچنان بر هویت عربی-اسلامی خودپای فشرده، و با تمام قدرت از میراث فرهنگی، ادبی و دینی سرزمین پدری و اجدادی خویش دفاع می‌کنند.

با وجود همه‌ی خسارت‌ها و ستم‌هایی که صهیونیست‌ها بر مردم فلسطین تحمیل کرده اند، کاروان علم و ادب این سرزمین، هرگز لحظه‌ای از مسیر پیشرفت و تکامل بازمانده، و پا به پای گهواره‌ی علم، فرهنگ و ادب عرب و جهان، به پیش می‌رود. یکی از مهم‌ترین عوامل این پیشرفت و پویایی «ادبیات پایداری» است. این ادبیات، در جریان مقاوت‌های خونین، حماسی و پیوسته‌ی مردم فلسطین و شاعران متعهد آن از جمله محمود درویش پا گرفته است. مقاومت حماسی و درعین حال تراژیک مبارزان فلسطینی باعث شد که شعر «پایداری» کم‌کم به تکامل درخور و سبک جهانی خود دست یابد. شعری که آیینی تمام‌نمای تاریخ ملتی مصمم، انقلابی، آزادی‌خواه و ظلم‌ستیز است. و اگر این ادبیات نبود، ملت فلسطین از ذهن تاریخ فراموش می‌شد و نمی‌توانست در تغییر معادلات منطقه‌ای و جهانی به سود سرنوشت خود نقشی ایفا کند.» (سلیمان، ۱۳۷۵: ۲۴۰)

از آنجا که ادبیات پایداری، پیوند استواری با رخدادهای گوناگون تاریخ فلسطین دارد، ادیبان و شاعران فراوانی به آن پرداخته و هریک از آنان به مبارزی نمونه و ماندگار تبدیل شده اند. چنان که تاثیر مبارزه‌ی آن‌ها اگر از رزمندگان نظامی بیشتر نباشد، کمتر نیست. محمود درویش، یکی از شاعران مبارزی است که شعرش همواره با نام فلسطین و تاریخ انقلابی آن درهم تنیده است. او با سروده‌های آتشین خود همواره قلب و سینه‌ی اشغال‌گران سرزمینش را نشانه رفته است. نزار قبانی در این باره، چنین می‌گوید: «محمود درویش

تنها شاعر مناسب‌ها نیست، بلکه او تمامیت فلسطین است: با زیتونهایش، درختان تاکش، دریاها و امواج پرتغاله‌هایش. قضیه‌ی فلسطین بادست‌های او بزرگ شد. درست در زمانی که توسط دیگران کوچک شده بود.» (قبتانی، ۱۹۹۳، ج ۸: ۴۴۰)

محمود درویش در سال ۱۹۴۱ میلادی در روستای «بروه» در نه کیلومتری شرقی شهر «عکا» در فلسطین اشغالی متولد شد. اشغال سرزمین فلسطین، از همان آغاز ذهن او را به خود مشغول کرد. بگونه‌ای که اشعار وی چیزی جز رخدادهای فلسطین را بازتاب نمی‌دهد. تا آنجاکه شخصی‌ترین سروده‌هایش نیز، در نهایت به فلسطین ختم می‌شود. (بیضون، ۱۹۹۱: ۷۵). در واقع، شاعر در شعر محمود درویش محو می‌شود و به جای او، رؤیای فلسطین آزاد جایگزین می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۲۱۰).

سروده‌های او به دلیل تأثیر عمیق و گسترده‌ای که بر روند تحول شعر معاصر عرب دارد، جزء بهترین اشعار مقاومت به‌شمار می‌رود. چکامه‌های انقلابی و سیاسی درویش و به ویژه در مرحله میانی و پایانی عمر پرباروی، به روشنی تعهد سیاسی او را نسبت به آرمان‌های مردم، بازتاب می‌دهد. کمتر شعری از اشعار وی را می‌توان یافت که به مقاومت مردم و تشویق آن‌ها به ادامه‌ی آن اشاره نکرده باشد. او مرگ و شهادت را عامل زندگی پایدار ملت فلسطین و مبارزان آن می‌داند. سروده‌های او، سرشار از مفاهیمی چون: هستی، مرگ، زندگی، آزادی، وطن، هویت و به‌ویژه اندیشه‌ی مرگ و زندگی دوباره است. بنابراین، این مقاله در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱- وجه تمایز دیدگاه محمود درویش نسبت به دیگران در باره پدیده‌ی «مرگ و زندگی چیست؟»

۲- محمود درویش، برای تحلیل پدیده «مرگ و زندگی» از چه شیوه‌های بیانی بهره می‌جوید؟

۳- آیا اسطوره‌ها و نمادهای محمود درویش درباره‌ی «مرگ و زندگی» تقلیدی‌اند؟ یا ابتکاری؟

فرضیه‌های این جستار نیز عبارتند از:

- ۱- محمود درویش، مرگ و شهادت را نوعی زندگی، رهایی و آزادی می‌داند.
- ۲- محمود درویش در تحلیل مرگ و زندگی از نمادها و اسطوره‌های تاریخی و دینی بهره‌ی فراوان می‌گیرد.
- ۳- نمادها و اسطوره‌های موجود در شعر درویش از دو جنبه تقلید و نوآوری برخوردار است.

۲. پردازش موضوع

«ثائر العذاری» در مقاله‌ای با عنوان: «الموت والحياة فی شعر محمود درویش، (العذاری، ۲۰۰۸: ۶)، بر این است که، در شعر درویش مرگ مانند زندگی، عملی تکراری و رمز ماندگاری فلسطینیان نیز، استقبال از مرگ است. ولی وی برای اثبات این مدعا، تنها به ذکر نمونه‌هایی اندک و سطحی بسنده کرده و همچنین تأمل درخور توجهی درباره‌ی رمزها و نمادهای گوناگون این شاعر و نسبت آن‌ها با اندیشه‌ی مرگ و جاودانگی مبذول نکرده است. «عبد السلام المساوی» در کتاب «جمالیات الموت فی شعر محمود درویش، (۲۰۰۹م)»، به این نتیجه رسیده است که؛ پدیده‌ی مرگ، در شعر محمود درویش برای ملتی که پیشینه‌ی تاریخی خویش را از دست داده، گذرگاهی ضروری برای حفظ هویت است. با این وصف، وی اولاً؛ نسبت این پدیده را با مضمون‌های رمزی دیگر مرگ اختیاری بررسی نکرده است. ثانیاً آثار گوناگون و زندگی بخش دیگر پذیرش مرگ اختیاری بر سرنوشت فرد و فلسطین را به خوبی تبیین ننموده است. ثالثاً؛ همه‌ی نمادها و اسطوره‌های شعر درویش را به خوبی جستجو و تحلیل نکرده اند. همینطور، «خالد ا. سلیمان» در کتاب، «فلسطین و شعر معاصر عرب ترجمه؛ شهره باقری و عبد الحسین فرزاد، (۱۳۷۵هش)» معتقد است: کاربرد اندیشه‌ی مرگ و زندگی در شعر معاصر عرب، در زمینه احیای ملت عرب و از دیدگاه زبانی از طریق رمز و اسطوره، ابعاد تازه‌ای به شعر شاعران معاصر عرب و از جمله به شعر محمود درویش بخشیده است. ولی، ایشان نیز به صورت محوری و موضوعی به اندیشه‌ی مرگ و زندگی و نسبت این دو با هم و نیز تأثیر مرگ بر حفظ حیات و هویت ملت فلسطین در شعر درویش پرداخته و به صورت گذرا از کنار آن عبور کرده است. همچنین، «سید

عبدالقادر حسینی» در کتاب «رمز و التزام در شعر محمود درویش»، (۱۳۸۵)، به گونه ای گزیده، تنها به بررسی برخی از رمزهای شعر محمود درویش اشاره نموده است، و بر آن است که شعر درویش تحت تأثیر تراژدی میهنش، طغیانی است بر علیه شعر احساسی. دیگر این که درویش، مهم‌ترین وظیفه‌ی خود را بیدار و آگاه نمودن قوم خود می‌داند، از این رو، در تألیف او از واکاوی همه نمادها ی شعر درویش و نسبت آن‌ها با زندگی جاودانه خبری نیست. و علاوه بر این، چندان عمیق و منسجم اندیشه مرگ و زندگی را در شعر درویش با توجه به قالب نمادها و اسطوره های وی تحلیل نکرده است. «شهرزاد تیرجند» نیز، در پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد خود، با عنوان؛ «بررسی شعر معاصر فلسطین در اشعار محمود درویش و سمیح القاسم»، (۱۳۸۴)، به این نتیجه دست یافته که، سروده های این دو شاعر، سرشار از مفاهیم و اندیشه های استواری است که سهم بسزایی در حفظ و ادامه پایداری ملت فلسطین داشته‌اند. و آن دو، با عزمی استوار راه آزادی خواهان را، که هسته آغازین مقاومت را بنیان نهادند، ادامه داده، و به یاری زبان کوبنده‌ی شعرشان ماهیت دشمن را آشکار ساختند. بدینسان، با وجود اینکه، اندیشه‌ی مرگ و تولد دوباره ملت و تمدن عرب در بسیاری از سروده های سیاسی شاعران معاصر عرب، به طور عام، و سرزمین فلسطین به طور خاص، بازتاب یافته است و نقش عمده ای نیز، در تعمیق و تداوم مبارزه‌ی مردم فلسطین ایفا نموده‌اند، با این همه، - ضمن قابل تقدیر بودن همه این کوشش‌ها - آنگونه که باید هیچ یک از آن‌ها به خوبی نقش بسیار اثر بخش پدیده مرگ اختیاری و آثار زندگی بخش و هویت آفرین آن را، در چکامه های محمود درویش تبیین نکرده‌اند. افزون بر این موارد، تألیف‌های یاد شده، یا در اعراب گذاری اشعار درویش دشواری‌های جدی دارند، و یا آنکه در ترجمه از ضعف‌های عمده برخوردارند، یا در هر دو زمینه. به هر حال، واژگانی چون: «مرگ»، «زندگی»، «فدایی»، «شهید»، «شهادت» و... در چکامه های درویش بسیار ابتکاری، متفاوت و معنادار به کار رفته است.

۲-۱- سیری گذرابه مراحل تحوّل شعر و شخصیت محمود درویش

۲-۱-۱- مرحله نخست

این دوره مرحله نوپایی فعالیت ادبی درویش است. نشر دفتر شعر «عصافیربلاأجنحة» محصول این دوره است و درهیجده سالگی آن راسرود. وی دراین مرحله، تحت تاثیر شعر جاهلی و دیوان متنّبی است.

۲-۱-۲- مرحله دوّم

دراین مرحله، درویش تحت تأثیرشاعران «مهجر» و «مکتب رومانتیسم» قرارگرفت و شعر وی از نظر فنی نسبت به دوره نخست، پخته‌تر و غنایی تراست. نشردفتر «أوراق الزيتون» (۱۹۶۴م) و نیز دفتر «بطاقة هویة» و دیگر مجموعه‌های او، از جمله ره آورداین مرحله است.

۲-۱-۳- مرحله سوّم

درویش دراین مرحله، دورانی پربار و پراوازه را؛ تجربه کرده است. نمادپردازی‌های شاعرانه و اسطوره‌گرایی وی دراین مرحله روبه کمال می‌رود. دیوان‌های «عاشق من فلسطين» ۱۹۶۶م، «آخراللیل» (۱۹۶۷م)، «العصافیرتموت فی الجلیل» (۱۹۷۰م) و برخی دیگر حاصل این ساله‌ها هستند.

۲-۱-۴- مرحله چهارم

درویش دراین مرحله، بنابه فشارهای طاقت فرسای رژیم صهیونیستی بروی، ازفلسطین کوچ می‌کند و آوازه‌ی پایتخت‌های عربی و اروپایی، می‌گردد. وی دراین دوره، گرفتار چالش درونی می‌شود و درعین حال برانگیزنده‌ترین چکامه‌های خود را تحت تأثیر «لورکا» شاعر اسپانیایی و «تی.اس. الیوت» انگلیسی برای انقلابیون و عاشقان می‌سراید. اشعار «أحبكَ اولاً أحبک»، (۱۹۷۳م)، «محاولة رقم ۷» (۱۹۷۴م) و «تلك صورتها و هذا انتحار العاشق» (۱۹۷۵م) و برخی دیگر، ثمره‌ی این دوره هستند.

۲-۱-۵- مرحله پنجم

این مرحله را، مرحله‌ی پختگی شعر غنایی-حماسی و یا تغزل حماسی درویش نامیده اند. تجلی و طلیعه آن را می‌توان در دیوان «أعراس» ۱۹۷۶م و تکامل آن را نیز در دفتر «حصارُ لمَدائحِ البحر» و «هی اغنیة، هی اغنیة» مشاهده نمود. شعروی در این مرحله سرشار از دانش و بینش فراوان از فرهنگهای گوناگون است.

۲-۱-۶- مرحله ششم

این مرحله با انتشار «وردُ اقل» در ۱۹۸۶ میلادی، آغاز می‌گردد. درویش در این دوره دچار دگردیسی سیاسی می‌شود زیرا سروده‌های وی آن شور، امید و تعصب انقلابی و آرمان خواهی‌های گذشته را ندارد. او بیشتر به سرودن قطعات منشور روی آورد که البته خالی از شورندگی نبودند.

۲-۱-۷- مرحله هفتم

وی در این مرحله، بیشتر، شعر سپید را تجربه نموده و به خودشناسی روی می‌آورد. بدیهی است که سکتی قلبی وی در دهه ۱۹۹۰ میلادی او را به شدت متحول کرد. از شاهکارهای منشور وی را می‌توان «ذاکرة للنسیان» و «أحد عشر کوکبا» در (۱۹۹۲م) «لماذا تركت الحصان وحيدا» (۱۹۹۵م) و «جداریه» در سال ۲۰۰۰ م نام برد. باتوجه به آنچه گذشت، نمادگرایی‌ها و رمز پردازی‌های وی بیشتر، محصول مرحله سوم شعر درویش است.

۲-۲- اندیشه‌ی مرگ و زندگی در شعر محمود درویش

اندیشه‌ی مرگ و زندگی، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های تاریخ بشر بوده و هست. اینکه مرگ پایان زندگی است، و یا آغاز زندگی دوباره، سؤالی است که ذهن انسان را همیشه به خود مشغول داشته و او را به اندیشه و تأمل واداشته است. گروهی از مردم از آن هراس دارند، ولی گروه دیگر و به ویژه معتقدین به قیامت، نه تنها از مرگ نمی‌ترسند، بلکه بدان

عشق نیز می‌ورزند. از نظر قرآن، مرگ دروازه‌ی انتقال از جهان ناپایدار به جهانی پایدار و از سعادت‌ی شکننده به سعادت‌ی جاودانه است.

درویش، در اندیشه‌ها و اشعار خود، دو نوع مرگ را تبیین کرده است؛ نخست، زندگی و مرگ‌های معمولی و بدون معنا، که همه واز جمله خود درویش آن را بارها نظاره کرده است. وی این نوع مرگ را مولود تقدیر و سرنوشت محتوم انسان می‌داند. از جمله در قصیده‌ی «وَعَادَ فِي كَفَنٍ» زنی را که در حال گریستن بر مرده‌ها است، مورد خطاب قرار داده و او را از گریستن بر آن‌ها منع می‌کند. زیرا به گمان او، این نوع مرگ‌ها، چون رودی جاری است که همچنان ادامه داشته و پایان نمی‌پذیرد: «يَا أُمَّهُ / لَا تَقْلَعِي الدُّمُوعَ مِنْ حُدُورِهَا / خَلَّى بَيْتَ الْقَلْبِ دَمْعَتَيْنِ ! / فَقَدْ يَمُوتُ فِي غَدٍ أَبُوهُ ... أَوْ أَخُوهُ / أَوْ صَدِيقُهُ أَنَا / خَلَّى لَنَا ... / لِلْمَيِّتَيْنِ فِي غَدٍ لَوْ دَمْعَتَيْنِ ... دَمْعَتَيْنِ !» (درویش؛ ۱۹۹۴، ج ۱: ۲۳). (ترجمه: ای مادر! اشک‌ها را از ریشه‌هایشان جدا مکن. در ژرفای قلبت، دو قطره اشک باقی بگذار. زیرا فردا پدر یا برادرش نیز خواهد مرد. یا دوستش که منم. برای ما نیز اشکی باقی بگذار. دو قطره اشک... دو قطره اشک برای دو مرده‌ی فردا.)

دوم؛ مرگی که از نگاه وی، بسیار باشکوه و زیبا است، زیرا دریچه‌ی جهانی بزرگ‌تر و بی‌کرانه را به روی انسان می‌گشاید و آزاد شدن روح، گشودن قید و بندهای گوناگون از دست و پای انسان و در نتیجه، رهایی و آزادی جاودانه را برای وی در پی دارد. به تعبیر خود درویش: «آن گونه‌ی بینی که قبلاً نمی‌دید، به گونه‌ی ای که نور را روشن تر، و ابرها را سفید تر و هوا را پاک‌تر بینی. در این مرگ، از پیکره‌ی تن خاکی خود خارج می‌شوی و متوجه نیستی که از پیکره‌ات خارج شده‌ای و در نمی‌یابی که در جسم و پیکری بوده‌ای، و تو به مبدأ خود باز خواهی گشت و...» (نقد درویش؛ ۲۰۰۷: ۷۵). «به هر حال، مرگ در شعر درویش، ضرورت وجود و منشأ زندگی حقیقی انسانی است که پا به عرصه‌ی وجود می‌نهد. (باروت، ۱۹۹۸: ۵۸). و: «وَنَحْنُ نُؤَاصِلُ مَا يُشْبِهُ الْمَوْتَ نَحْيًا / وَ هَذَا الَّذِي يُشْبِهُ الْمَوْتَ نَصْرًا!» (درویش؛ ۱۹۹۴، ج ۲: ۲۱۰): (ترجمه: ما با دنبال کردن چیزی که شبیه مرگ است زنده می‌شویم. این چیزی که شبیه مرگ است، عین پیروزی است!) او، بدینسان می

کوشد تا اعتقاد به فنا و نیستی را از وجدان فلسطینیان مبارزه بزداید. وی مدعی است که، اگر هر مبارز فلسطینی در راه آزادی و استقلال میهنش به شهادت برسد، نه تنها هرگز نمی‌میرد، بلکه زندگی حقیقی او از این مرگ سربرمی‌آورد. چون برای او چیزی بنام فنا و مرگ متصور نبوده و هرآنچه در جهان هستی است، زنده است و زنده خواهند ماند. از این رو، مرگ را صرفاً یک مرحله انتقالی از جهانی کوچک به جهانی فراختر و جاودانه تر تلقی می‌کند: «هَلْتُ مَوْتِي؟ / لَا مَوْتَ هُنَا / هُنَا فَقَطْ تَبْدِيلُ عَوَالِمٍ» (درویش، ۱۹۹۴، ج ۲: ۵۰۰). (ترجمه: من گفتم: مردگان؟ در اینجا، هیچ مرگی نیست. اینجا فقط دگرگونی جهانیان را ملاحظه می‌کنیم.)

اودر مقطع چهارم از قصیده «خطبة الهندی الاحمر» می‌گوید: «کروی زمین گهواره‌ی زایش و تولد است، و هیچ مرگی در آن وجود ندارد: «فَلَا تَحْفِرِ الْأَرْضُ أَكْثَرَ! لَا تَجْرَحِ السُّلْحَفَةَ الَّتِي / تَنَامُ عَلَيَّ ظَهْرَهَا الْأَرْضُ، جَدَّتْنَا الْأَرْضُ، / أَشْجَارُنَا، شَعْرُهَا وَ زَيْتُهَا زَهْرُهَا. / «هَذِهِ الْأَرْضُ لَمَوْتٍ فِيهَا» (همان: ۵۰۷). (ترجمه: زمین را بیش از این حفر مکن! لاک پستی را که زمین بر روی پشتش می‌خوابد، زخمی مکن. زمین مادر بزرگ ماست. درختان ما موهایش. و گل‌ها، زینت زمین اند. مرگی در این زمین وجود ندارد.)

از نگاه درویش، مرگ نوعی بازگشت به سوی ابدیت است. زیرا انسان از ابدیت آمده و به همان جانیز باز خواهد گشت. و در این میان، زندگی تنها فرصتی است که با مرگ به پایان می‌رسد. (العداری، ۲۰۰۸: ۵). در حقیقت، محمود درویش «مرگ» را می‌ستاید، و آن را تنها راه رسیدن به استقرار نهایی و رسیدن به زندگی ابدی می‌داند. به باور او، بدون مرگ هیچ راهی برای ادامه‌ی زندگی وجود ندارد. از این جهت، ایشار خون را مقدس تر و با ارزش تر از هر چیز دیگری می‌داند.

وی در قصیده «المنادیل» مرگ را به معنای زندگی دوباره به کار برده است، و برای آن ویژگی بازگشت به جاودانگی را اثبات می‌کند، بازگشتی که به ازسرگیری زندگی در وطن حقیقی انسان پایان می‌یابد: «فَرِحِي بِأَنْ أَلْقَاكِ وَعَدَاً / كَأَنَّ يَكْبُرُ فِي بَعَادِي / مَالِي سَوِي عَيْنِيكَ، لَأَتَّبِعِي / عَلَيَّ مَوْتِ مَعَادٍ» (محمود درویش، ۱۹۹۴، ج ۱: ۱۲۱). (ترجمه: شادی من

در این است که تو را ببینم. و این خوشحالی، در هجران من وسعت می یابد. من بجز چشمان تو، چیزی ندارم. برمرگی که خود عین رستاخیز است، گریه مکن.)

۲-۳ مضمون‌های مرگ و زندگی در شعر محمود درویش

محمود درویش با آفرینش‌های شاعرانه و سحرآمیز خود، میان اندیشه‌ی مرگ و زندگی از یکسو، و مفاهیمی چون آزادی، رستاخیز ابدی و نیز، میان شهید با عمر جاودانه ازدیگرسو، پیوندی هوشمندانه برقرار می کند. او، در روزگاری که آکنده از ناکامی و نومیدی فلسطینیان است، با خلق و کاربرد نمادهای مربوط به مرگ حیات بخش، امید به بقاء و زندگی ابدی را فریاد می زند و آنان را در برابر تجاوزهای ظالمانه‌ی رژیم صهیونیستی به مقاومت تشویق می کند، و همچنان بارقه‌ی امید به آینده‌ی درخشان و رهایی بخش را در دل آن‌ها زنده نگه می دارد. عبد السلام المساوی در این باره می گوید:

«او شاعری نیست که بانیروی تخیل، اوهامی را به وجود آورد. بلکه او با خلاقیت بی نظیر شاعرانه اش، حقیقت مرگ و زندگی را به شیوه‌ی نوین و حقیقی بازتاب می هد. (المساوی، ۲۰۰۸: ۴۸)

برجسته‌ترین مضمون‌های مرگ و زندگی در شعر محمود درویش عبارتند از:

۲-۳-۱- پیوند مرگ با زندگی جاوید

همانطور که اشاره شد، محمود درویش در چکامه‌های خود، مرگ را به منزله‌ی بستری متعالی جهت رسیدن به رستاخیزی همیشگی می بیند. او بر این باور است که آدمی از راه مرگ می تواند، به زندگی راستین و تکامل انسانی دست یابد. او در قصیده «حبیبی تنهض من نومها» به توصیف مرگ معشوقه اش (فلسطین) می پردازد. مرگی که زندگی جاودانه را با خود به همراه دارد؛

«لِكُلِّ مُنَاسِبَةٍ لَفْظَةٌ / وَ لَكِنْ مَوْئِدٌ كَانَ مُفَاجَأَةً لِلْكَلامِ / وَ كَانَ مُكَافَأَةً لِلْمَنَافِي / وَ جَائِزَةً لِلظُّلَامِ / تَفَاصِيلُ تِلْكَ الدَّقَائِقِ / كَانَتْ... / عَنَاوِينَ مَوْتٍ مَعَادٍ / وَأَسْمَاءُ تِلْكَ الشُّوَارِعِ / كَانَتْ... / وَصَايَا نَبِيِّ يُبَادُ» (درویش، ۱۹۹۴، ج ۱: ۳۱۶).

(ترجمه: هر مناسبتی را سخنی است، اما مرگ تو برای گفتار، حادثه‌ای غافلگیرکننده و برای تبعید گاه‌ها، پاداش برای تاریکی‌ها جایزه‌ای. و شرح آن لحظه‌ها بود... و عنوان‌های مرگی که رستاخیز با خود دارد، و نام آن خیابان‌ها. بود... وصیت‌های پیامبری بود که از بین می‌رود.)

۲-۳-۲. شهادت و مبارزه رمز پایداری فلسطین

محمود درویش در سروده‌هایش، بیان می‌کند، فلسطین بعد از هر مرگی، دوباره و به طور مداوم زنده می‌شود. در قصیده «عائد إلی یافا» شهر «یافا» را اینگونه توصیف می‌کند: «هُوَ الْآنَ يُعَدُّ يَافَا / وَالْآنَ يَسْكُنُ يَافَا» (همان: ۴۰۴).

وی همیشه می‌کوشید تا نیستی، نابودی و نومیدی را از وجود و روان هم وطنانش بزدايد. و به آنان زندگی بی‌پایان و عزتمند را بشارت دهد. برای این منظور، در قصیده «قاع المدینه»، واژه مرگ را به معنای زندگی به کار می‌برد: «لَوْلَا الْمَوْتُ / كُنْتُ حِجَارَةً سَوْدَاءَ / كُنْتُ يَدًا مُحْنَطَةً نَحِيلَةً» (همان: ۲۵۲): (ترجمه: اگر مرگ نبود، تو یک سنگ سیاهی بودی. یک دست مومیایی شده، و استخوانی بودی بالایه‌ای از پوست.)

۲-۳-۳. زندگی آزادانه مولود مرگ است

درویش همواره، فریادگر آزادی ملت خویش است. او با قدرت شاعرانه‌اش، میان اندیشه‌ی مرگ و زندگی با آزادی، پیوند زیبایی برقرار ساخته، و تحقق آزادی را در گرو استقبال از مرگ می‌داند. از این رو، مرگ در راه آزادی وطن را زیبا می‌بیند و آن را می‌ستاید چون: رهایی از ظلم، زور و رنج‌های دنیای کوچک ما را در پی دارد. وی در شعر «مَطَرٌ نَاعِمٌ فِي خَرِيفٍ بَعِيدٍ» با طرح اندیشه‌ی مرگ، آزادی سرزمین خویش را فریاد می‌زند: «مَطَرٌ نَاعِمٌ فِي خَرِيفٍ بَعِيدٍ / وَالْعَصَافِيرُ زَرْقَاءُ.. زَرْقَاءُ / وَالْأَرْضُ عَيْدٌ. / لَا تَقُولِي أَنَا غَيْمَةٌ فِي الْمَطَارِ / فَأَنَا لَأُرِيدُ / مِنْ بِلَادِي الَّتِي سَقَطَتْ مِنْ رُجَاحِ الْقَطَارِ / غَيْرَ مَنْدِيلِ أُمِّي / وَأَسْبَابِ مَوْتِ حَدِيدٍ» (همان: ۲۵۴).

(ترجمه: بارانی لطیف در پاییزی دور دست. و گنجشکان. و زمین جشن است. نگو من تکه ابری در فرودگاه هستم. من، از سرزمینم که از شیشه‌ی قطار سقوط کرد. به جز

دستمال مادرم، وسایل مرگی جدید چیزی نمی خواهم.) از نظر او، مرگی که هر روز اتفاق می افتد، روزنه ای به سوی آزادی مطلق و شکستن بند های اسارت است. و هرفرد و ملت‌ی که برای کسب آزادی خویش از مرگ نهراسد، به تمام آرمان های خود خواهد رسید: «سَمُّوتُ يَوْمًا / وَ تَبَاعُ فِي الْأَسْوَاقِ أَجْنَحَةُ الْبَلَابِلِ / وَأَنَا سَأَغْرَقُ فِي الزَّحَامِ غَدًا / وَأَحْلُمُ بِالْمَطَرِ / وَأَحْدُثُ السَّمْرَاءَ طَعْمَ السَّلَاسِلِ / وَ أَقُولُ مَوْعِدُنَا الْقَمَرُ!» (همان: ۲۱۹).

(ترجمه: روزی خواهیم مرد. و بال های بلبلان سرودخوان در بازار فروخته می شود... و من، فردا در شلوغی جمعیت غرق خواهم شد. و رؤیای باران رهایی راخواهم دید. و در مورد طعم زنجیرها با زن گندمگون حرف خواهم زد. و خواهم گفت که ماه تمام میعادگاه ما باشد.)

۲-۳-۴- پیوند مرگ و زندگی باعشق

محمود درویش، سرشت عشق و مرگ را بخوبی درک کرده و پیوند جدلی و متناقض نمای میان آن دو را دریافته است. وی معتقد است که، عشق ورزیدن، گریز از واقعیت های زمان و مکان است. ولی درعین حال، بزرگترین پیروزی نهایی هم بر زندگی وهم بر مرگ است. او از سوی دیگر، به روش هنرمندانه ای میان مرگ و عشق، پیوندی تنگاتنگ بوجود می آورد. در واقع، عشق تلاقی دو متناقض یعنی؛ مرگ و زندگی است. نقطه ای که این دو، با هم در می آمیزند، عشق است. چنان که به بیانی متناقض نما می توان گفت: عشق از جهتی مرگ و از جهت دیگر، عین زندگی است. در قصیده «شتاء ریتا» خطاب به فلسطین در نماد معشوقه اش به نام «ریتا» می گوید: «الْحُبُّ مِثْلُ الْمَوْتِ / وَعَدُّ لَأَيَّرِدُ... وَ لَأَ يَزُولُ... / وَ لَكَ الْأَيَّاتُ، إِنْ أَرَدْتَ، / لَكَ الْأَيَّاتُ وَالسُّهُولُ / وَ لَكَ الْأَغَانِي، إِنْ أَرَدْتَ، / لَكَ الْأَغَانِي وَ الدُّهُولُ / وَ أَنَا وُلِدْتُ لِكِي أَحَبِّكَ / (درویش؛ ۱۹۹۴، ج ۲: ۵۴۵). (ترجمه: عشق چون مرگ است. وعده ای که پس داده نمی شود، و از بین نمی رود... و اگر بخواهی گوزن ها مال تو است، گوزن ها و دشت ها از آن توست. اگر بخواهی آوازه ها از آن توست، آوازه ها و سرگشتگی ها. و من متولد شدم تا تورا دوست بدارم.)

فلسطین معشوقه خاکی درویش بوده و قلب وی را سرشار از عشق نموده است. عشقی که مرگ را برای او به ارمغان آورده است. ولی آن مرگ، مرگ تلخی نیست. بلکه، مرگی همراه با سکوت، آرامش و موسیقی است: «لَمْ نَقُلْ شَيْئاً مِنَ الْحُبِّ / الَّذِي يَزِدُّ مَوْتاً / لَمْ نَقُلْ شَيْئاً / وَلَكِنَّا نَمُوتُ الْآنَ / مُوسِيقِي وَ صَمْتاً» (همان، ج: ۱: ۲۹۲): (ترجمه: چیزی در مورد عشق نگفتیم. عشقی که احتمال مرگ را افزایش می دهد. چیزی نگفتیم. اما ما اکنون می میریم. بسان موسیقی و در عظمت سکوت).

این مرگ پایان عشق درویش است. و او آن رادوست دارد. چون، سکون و آرامش خود را در آن می یابد. بنابراین، نهایت عشق درویش این است که او را بمیراند. تا چون شهیدان به آسوه ای ماندگار تبدیل گردد. شهیدی که از همه هستی و وطنش دفاع کند: «وَاجْعَلْنِي شَهِيدَ الدِّفَاعِ / عَنِ الْعُشْبِ / وَ الْحُبِّ / وَالسُّخْرِيَةِ / عَنِ غُبَارِ الشَّوَارِعِ أَوْ عَنِ غُبَارِ الشَّجَرِ / عَنِ عَيُونِ النِّسَاءِ، جَمِيعِ النِّسَاءِ / وَعَنِ حَرَكَاتِ الْحَجَرِ» (همان: ۳۲۸). (ترجمه: مرا شهیدی قرار ده که دفاع می کند: از علف ها، از عشق و از مایه‌ی های خنده و شادمانی، از غبار خیابان ها، از غبار درختان از چشمان زنان، همه‌ی زنان، و از پویایی و جنبش سنگ).

۲-۳-۵- جهاد و شهادت رمز هویت

یکی از ویژگی های شعر محمود درویش، تأکید جسورانه‌ی وی بر پیوند میان مرگ و زندگی با حفظ هویت ملی است. درویش این عمل را، وظیفه‌ی میهنی خود به شمار می آورد. به ویژه وقتی که اسرائیل می کوشد تا شخصیت، فرهنگ و هویت عرب های ساکن اسرائیل را به نابودی کشد. وی می گفت: «اسرائیلی ها به منظور ربودن هویت میهنی و فرهنگی مان، ما را قلع و قمع می کنند، و بدینسان از ما اعرابی افراطی می سازند. اما، یأسی که عقب نشینی اعراب در مقابل این اشغالگران به ما هدیه کرده، ما را به فلسطینی تبدیل نموده است.» (بیدج، ۱۳۷۴: ۱۹)

درویش، برای زنده نگه داشتن نام و هویت فلسطین از هیچ تلاشی فروگذار نمی کند. وی در قصیده «أَغْنِيَهُ حُبُّ عَلِي الصَّلِيبِ» از فلسطین می خواهد که پس از مرگ خویش، تمام آثار اصیل هویت ملی اش را درهمه جا منتشر سازد و زنده نگه دارد: «إِذَا مِتُّ حُبًّا

فَلَا تَدْفِينِي / وَخَلِّي صَرِيحِي رُمُوشَ الرِّيَّاحِ / لِأُزْرِعَ صَوْتِكِ فِي كُلِّ طِينٍ / وَ أَشْهَرَسَيْفَكَ فِي كُلِّ
ساح» (درویش، ۱۹۹۴، ج ۱: ۱۶۷)

(ترجمه: چون جان بر سر عشق نهادم، مرا دفن مکن و قبر مرا چو مژه های بادهای قرار
بده. تا صدایت را در سراسر خاک به کارم و تا شمشیرت را در هر عرصه ای پُر آوازه سازم.)
او در قصیده «نُزْلُ عَلِي الْبَحْرِ» از هر جهت، خود را متعلق به سرزمینش می
داند و آرزوی می کند که اندکی بیشتر زنده بماند، تا هم خود را بهتر دریابد و هم آنکه،
در بیداری مردمش بکوشد، و برعلايق تغییرناپذیر هویت آنها نیز تأکید کند: «و تُرِيدُ أَنْ نَحْيَا
قَلِيلًا، لِأَلِشَىءٍ / بَلْ لِنَرَحَلَ مِنْ حَدِيدٍ / لِأَلِشَىءٍ مِنْ أَسْلَافِنَا فِينَا وَلَكُنَّا تُرِيدُ / بِلَادَ قَهْوَتِنَا الصَّبَاحِيَّةِ / وَ
تُرِيدُ رَائِحَةَ النَّبَاتَاتِ الْبِدَائِيَّةِ / وَ تُرِيدُ مَدْرَسَةَ خُصُوصِيَّةٍ / وَ تُرِيدُ حُرِّيَّةً / فِي حَجْمِ جُمُحِهِ . وَ
أُغْنِيهِ / .. / وَ تُرِيدُ أَنْ نَحْيَا قَلِيلًا كَي نَعُودَ لِأَيِّ شَيْءٍ / أَيِّ شَيْءٍ أَيِّ شَيْءٍ / بَدَايَةِ لِحْزِيرِهِ، لِسَفِينِهِ،
لِنَهَائِهِ / لِأَذَانِ أَرْمَلِهِ، لِأَقْبِيَّةِ، لِخَيْمِهِ» (همان، ج ۲: ۲۳۶-۲۳۶). (ترجمه: می خواهم اندکی زنده
بمانم، نه برای چیزی، بلکه برای اینکه از نوکچ کنیم. نه برای چیزی که از پیشینیانمان
در میان ماست. بلکه قهوه صبحگاهی کشورمان را می خواهیم. و بوی اوّلین رویدنی هارا
می خواهیم. و یک مدرسه خصوصی می خواهیم. و آزادی را می خواهیم. به اندازه حجم
جمعیه ای. و آوازی می خواهیم کمی زنده بمانیم. تا برای چیزی بازگردیم. برای چیزی،
برای چیزی. برای آغازی، جزیره ای، کشتی ای، پایانی. برای شنیدن اذان بیوه زنی، طاق ها،
برای خیمه ای.)

۲-۳-۶- شهید، پیام آور زندگی جاودان

شهادت، نوع خاصی از مرگ است که محمود درویش بارها آن را ستوده و بر رهایی
بخشی آن تأکید ورزیده است. به نظر او، شهادت، آغاز یک زندگی نوین است. و شهید
انسان بزرگی است که جانش را خالصانه در کف نهاده و لذت زندگی این جهان،
کوچکترین تلزلزی در اراده او ایجاد نمی کند. از منظروی، شهید معیار مرگ رستاخیز و آیینۀ
تمام نمای زندگی ابدی ملت فلسطین است.

محمود درویش، شهادت را یگانه اقدام زیبای آغاز و انتهای زندگی تلقی می‌کند. اودر قصیده «تلک صورتها و هذا انتحار العاشق» ادعا می‌کند که از جانب شهیدان می‌آید، و به سوی آن‌ها رهسپار می‌شود. و می‌خواهد شهید فلسطین شود. چون مرگ و زندگی جاوید را در وجود آنان یافته است: «صِرْتُ شَهِيدَةً وَ شَهِيدَهَا / آتِي مِنَ الشُّهَدَاءِ / إِلَى الشُّهَدَاءِ / أَنَا الْمُتَكَلِّمُ الْغَائِبُ / أَنَا الْحَاضِرُ / أَنَا الْآتِي» (همان، ج ۲: ۵۶۹). (ترجمه: من شهیدرهایی آن مرد و زن شدم. از سوی شهیدان می‌آیم. و به سوی آنان رهسپارم. من در ظاهر گوینده غایبم. ولی من حضوردارم و در حال آمدنم.)

اودر قصیده «أحمد الزعتر» از «أحمد» که نماد یک فلسطینی مبارز است، نیز می‌خواهد که شهید شود، و خود را فدای وطن کند. تابعد از شهادت او ملت فلسطین دوباره جان گیرد و به پاخیزد: «أخِي أَحْمَدُ / وَأَنْتَ الْعَبْدُ وَ الْمَبْعُودُ وَ الْمَعْبُدُ / مَتَى تَشْهَدُ / مَتَى تَشْهَدُ / مَتَى تَشْهَدُ؟» (همان، ج ۲: ۶۲۵). (ترجمه: برادرم احمد! تو خود بنده و معبود و عبادتگاهی. کی شهید می‌شوی؟ کی شهید می‌شوی؟ کی شهید می‌شوی؟)

۲-۳-۷- انسان فدایی نمی‌میرد

یکی دیگر از واژگانی که درویش آن را در معنای شهید و به منظور بیان زندگی ابدی به کار برده، واژه «فدایی» است. فدایی شخصی است که زندگی اش را به دیگری ارزانی می‌کند، و یا آن را در راه خدا و میهن قربانی می‌کند. شاعر تصویری نامی را از فدائی ارائه می‌دهد. او در مجموعه‌ی شعری (مدیح الظل العالی) می‌گوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ / هَذِهِ آيَاتُنَا، فَأَقْرَأُ / بِاسْمِ الْفِدَائِيِّ الَّذِي خَلَقَنَا / مِنْ جُرْحِهِ شَفَقًا / مِنْ وَقْتِكُمْ... لِنَدَائِهِ الْأَوَّلِ / الْأَوَّلِ الْأَوَّلِ / بِاسْمِ الْفِدَائِيِّ الَّذِي يَبْدَأُ» (همان، ج ۲: ۳۷). (ترجمه: خدا بزرگ است. این آیه‌های ماست. پس بخوان به نام فدائی ای که سرخی غروب را از زخمش پدید آورد. او می‌رود... برای ندای اولش، اول، اول، اولش. بخوان به نام فدائی ای که زندگی را آغاز می‌کند.)

۲-۴- نمادهای مرگ و زندگی در شعر محمود درویش

درویش، همانند دیگر ادیبان معاصر خویش، برای پر بار ساختن چکامه هایش، هم از نمادها و رمزهای گوناگونی بهره می‌جوید و هم آنکه با هوشمندی ویژه‌ای آن‌ها را در خدمت مضمون شعر از جمله اندیشه‌ی مرگ و زندگی به کار می‌گیرد. البته واژگان نمادین وی از هر گونه غموض و ابهامی بدو ربوده و خواننده‌ی اشعار و مخاطب خود را دچار ابهام نمی‌کند. (حمود، ۱۹۹۶: ۱۹۹).

درویش، برای زدودن ناامیدی‌ای درازی که بر پیکره‌ی فلسطینیان خیمه زده است و نیز، افروختن بارقه‌های امید به آینده‌ی تابناک در قلوب ملتش، از رمزهای مختلفی چون پدیده‌های طبیعی - چه زنده و چه بی‌جان - از جمله زمین، سنگ، آب و باد، گل گندم و ... به عنوان رمزهای حاصلخیزی، باروری و زندگی پایدار استفاده می‌کند، تا در پرتو آن‌ها انفعال را از ملت خویش بزدايد و به ادامه زندگی عزت بخش امیدوار سازد. البته این نمادسازی شاعرانه برای غلبه بر فضای سهمگین نومیدی که بر جهان عرب و به ویژه، فلسطین سایه افکنده بود، بسیار انگیزه بخش، کارساز و شورانگیز است.

۲-۴-۱- زمین

درویش، زمین را تقدیس می‌کند چون نماد حاصلخیزی و زندگی و سرچشمه‌ی رویش و پویش آغازین همه چیز است. (نقاش، ۱۹۷۱: ۱۵۶). او در قصیده «قصیده الأرض» زمین را بستر رویش زندگی تلقی کرده و باروری و سرسبزی عمر خود را ز آن طلب می‌کند: «أرجوك - سيدتي الأرض / أن تُخصبي عُمري المُتَمَائِلَ / بين سؤالين: كيف؟ وأين؟ / وَ هَذَا رَبِيعِي الطَّلِيعِيُّ / هَذَا رَبِيعِي النَّهَائِيُّ / فِي شَهْرِ آذَارَ زَوَّجَتِ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا» (درویش، ۱۹۹۴، ج ۱: ۶۴۲). (ترجمه: سرورم زمین! از تو خواهش می‌کنم که عمرخمیده مرا بارور کنی. با دو سؤال؛ چگونه و کجا؟ این بهار آغازین من است. و این بهار فرجامین من است. در ماه آذار، زمین با درختانش ازدواج کرد.) وی معتقد است که زمین، شهیدان را در خود جذب می‌کند، تا در درون خود زندگان دیگری را بیرواند (ر.ک: همان، ج ۱: ۳۴۶).

۲-۴-۲- گندم

محمود درویش، توانسته است که به نحو هنرمندانه ای با به کار بردن نمادین واژگانی چون: «القمح»، «السنابل» و «سنابل القمح» در چکامه هایش، اندیشه مرگ و زندگی دوباره را به تصویر بکشد. وی بر آن است که اگرچه در ظاهر، دانه‌ی گندمی می‌میرد. اما به جای آن، صدها و هزاران خوشه‌ی گندم دیگر سربرمی‌آورد. وی به این طریق، تداوم زندگی دروطنش را بشارت می‌دهد، به نظر می‌رسد که وی این پیام را از این آیه شریفه‌ی: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» (بقره/۲۶۱) اقتباس نموده باشد. به هر جهت، از منظر او هر دانه گندمی نماد یک فلسطینی مقاوم است که بعد از شهادت خویش، رزمندگان دیگری می‌پرورد. در قصیده «عن إنسان» می‌گوید: «نِروُنُ مَاتَ، وَلَمْ تَمُتْ رُومًا/ بَعَيْنِيهَا تُقَاتِلُ! / وَ حُبُوبُ سُنْبُلَةٍ تَمُوتُ/ سَتَمَلَأُ الْوَادِي سَنَابِلُ/ فَاحْمُوا سَنَابِلَكُمْ مِنَ الْأَعْصَارِ/ بِالصَّدْرِ الْمُسَمَّرِ...» (درویش، ۱۹۹۴، ج ۱: ۱۲): (ترجمه: نرون مرد، اما روم نمرده و با چشمانش می‌جنگد. و دانه‌های خوشه گندم می‌میرند ولی به زودی دشت را پر از خوشه‌های گندم می‌کند. خوشه‌هایتان را از گزند حوادث روزگاران پاس دارید و آن‌ها را به سینه‌هایتان محکم بچسبانید و حفظ کنید....)

۲-۴-۳- سنگ

«سنگ» در شعر محمود درویش، پدیده‌ای جامد و عقیم نیست بلکه موجودی پویا، بارور و بالنده است. به گمان وی، سنگ‌های سرزمین فلسطین، پدیده‌هایی زنده و نمادی از باروری و رویش اند. او با خلاقیت شاعرانه خویش، پیوندی ناگسستنی میان زندگی و سنگها ایجاد می‌کند. همان سنگهایی که درختان تنومند زیتون ریشه‌هایشان را بر روی آن‌ها محکم کرده‌اند. و در فراز و بلندای آن‌ها به برگ و بار می‌نشینند. او در قصیده «الخروج من ساحل المتوسط» سنگها را اینچنین به عنوان پدیده‌هایی زنده توصیف می‌کند: «تَتَحَرَّكُ الْأَحْجَارُ/ لَيْسَ الرَّبُّ مِنْ سُكَّانِ هَذَا الْقَفْرِ/ هَذَا سَاعِدِي/ أَنَا الْحَجَرُ/ أَنَا الْحَجَرُ الَّذِي مَسَّتْهُ زَلْزِلَةٌ» (همان: ۴۸۴).

(ترجمه: سنگها حرکت می کنند. پروردگار از ساکنان این صحراء نیست. این ساعد من است. من سنگم. من سنگی ام که زلزله آن رادریافته است.) و: يَنْبِتُ الْوَرْدُ عَلَى جُرْحِ مُقَاتِلٍ / وَ عَلَى جِبْهَةِ صَخْرٍ / حَجَرٌ رُوْحِي / وَأَنْثَى وَ حُلْمِي حَجَرٌ / حَجَرٌ لَيْلِي / وَ ظَلِّي حَجَرٌ (همان: ۱۷۴) و: (ترجمه: گل سرخ، بر زخم رزمنده ای می روید و بر پیشانی صخره سنگی. روح من یک سنگ است. و زن من و رؤیایم یک سنگ است. شب من یک سنگ است. و سایه ام سنگی است.) افزون برآنچه که اشاره شد، وی، سنگ را محلّ تجلّی روح می داند، به گونه‌ای که زندگی از آن آغاز شروع می شود. او در مجموعه‌ی شعر «مدیح الظلّ العالی» ارودگاه صبرا را (که توسط نیروهای صهیونیستی بمباران شد) مورد خطاب قرار داده و به او می گوید: سنگ زنده است. زیرا که روح و جان شهیدان در آن استقرار و تجلّی یافته است و سنگ های صبرا هم زنده اند، چون روح شهیدان در آن‌ها متجلّی شده است (ر.ک: همان، ج ۲: ۵۶).

۲-۴-۴- زن

«زن» در شعر محمود درویش، نمادی از تولّد، حاصلخیزی و پیوستگی زندگی است. او در بیشتر قصیده های خود، پیوندی محکم میان زن و زمین برقرار ساخته است و آن دو را به درستی منشأ زندگی تلقّی می کند. چرا که هردو با توان بالقوه خود غبار مرگ و نیستی را از چهره‌ی فلسطین برگرفته‌اند، و رویشی تازه به خاک آن می بخشند.

وی در قصیده «بین حلمی و بین اسمی کان موتی بطیناً» با زنی به گفتگو می پردازد که، نماد فلسطین بوده و سرشار از قدرت زندگی و باروری است. تا جایی که همه چیز از جمله سنگ نیز، با تلاقی با آن زنده می شود و جان می گیرد: «قالت المرأة العاطفية: / كل شيء يلامس جسمي / يتحول / ويتشكّل / حتى الحجارّة تعدو عصفير» (همان، ج ۱: ۴۹۹). (ترجمه: زن مهربان و احساساتی گفت: هر چیزی که بیکرم را لمس کند، دگرگون خواهد شد. و از نو شکل خواهد گرفت. و سنگ ها نیز به گنجشکها تبدیل می شوند.)

او در قصیده «علی هذه الأرض»، فلسطین را چون مادری می داند که آغاز و پایان زندگی، تنها در بدست اوست. از این جهت، تنها خاک فلسطین را شایسته‌ی زیستن می داند: «عَلَى هَذِهِ الْأَرْضِ سَبْدَةُ الْأَرْضِ / أُمُّ الْبِدَايَاتِ أُمُّ الْنِهَايَاتِ / كَانَتْ تُسَمَّى فِلَسْطِينَ / صَارَتْ تُسَمَّى فِلَسْطِينَ / سَبْدَتِي : أَسْتَحِقُّ ، لِأَنَّكَ سَبْدَتِي ، أَسْتَحِقُّ الْحَبَاةَ» (همان، ج ۲: ۳۲۶).

(ترجمه: سرورم زمین! بر روی این زمین، مادر آغازین ها و مادر نهایت ها که آنرا فلسطین نامیده اند، استقرار یافته است. فلسطین! خانم من، آیا من سزاوار زندگی نیستم؟ من سزاوار زندگی ام. زیرا تو سرورم هستی.)

۲-۴-۵- خون

در شعر محمود درویش، هیچ خونی بیهوده بر زمین ریخته نمی شود، بلکه درون هر قطره‌ی آن، نطفه‌ی حیات و سر زندگی انعقاد یافته است، به گفته دیگر، از هر قطره‌ی خونی که در راه وطن ایثار گردد، هزاران فدایی دیگر متولد خواهد شد. او در قصیده «أمل» برای کسب آزادی فلسطین، مردان سرزمینش را به تلاش و جهاد تشویق کرده، و خطاب به آنان می گوید: «هنوز درون قلب هایتان خون‌هایی هست که امید آن می رود از آن‌ها جنین‌های تازه ای بیرون بیاید.» «مَازَالَ فِي قُلُوبِكُمْ دِمَاءٌ / لَا تَسْفَحُوهَا أَيُّهَا الْآبَاءُ ... / فَإِنَّ فِي أَحْشَائِكُمْ جَنِينَ ...» (همان، ج ۱: ۱۵). (ترجمه: هنوز در قلب هایتان خون‌هایی است. ای پدران! آن را نریزید ... همانا در درونتان جنین‌هایی هست.) درویش در قصیده، «سرحان يَشْرَبُ الْقَهْوَةَ فِي كَافِتْرِيَا» رستاخیز هر فلسطینی را ناشی از یک قطره خون تلقی می کند: «سَرْحَانَ يَعْرِفُ أَكْثَرَ مِنْ لُغَةٍ وَ فِتَاةٍ . وَ يَحْمِلُ تَأْشِيرَهُ / لِدُخُولِ الْمُحِيطِ وَ تَأْشِيرَةً لِلْخُرُوجِ . وَلَكِنَّ سَرْحَانَ / قَطْرَةٌ دَمٍ تَفْتَشُ عَنْ جِبْهَةِ نَزْفِهَا .. وَ سَرْحَانَ / قَطْرَةٌ دَمٍ تُفْتَشُ عَنْ جِثَّةِ نَسِينَاهَا .. وَ أَيْن؟» (همان، ج ۱: ۴۵۵) (ترجمه: «سرحان» بیشتر از یک زبان و یک دختر می شناسد. او پاسپورتی برای ورود و پاسپورتی برای خروج از اقیانوس با خود به همراه دارد. سرحان، قطره‌ی خونی است که در جستجوی پیشانی ای است که از آن بیرون زده است. سرحان، قطره‌ی خونی است که در جستجوی پیکره ای است که فراموشش کردیم ... و آن کجا است؟)

۲-۴-۶- گل

«گل» نیز، یکی دیگر از نمادهای زندگی در شعر محمود درویش است. به باور نمادین او، گل‌هایی که پس از حوادث تلخ و دردناک، از خون یا از زخم شهیدان می‌شکفند، بر تداوم زندگی دلالت می‌کنند. او با قدرت شاعرانه و استفاده از نمادهایی چون گل سرخ، شعله‌های امید به زندگی و رهایی از چنگال صهیونیست‌ها رادرفلوب مردمش بر می‌افروزد، شعله‌هایی که هرچند کم رنگ شده‌اند، اما فروکش نکرده‌اند: «يَنْبِتُ الْوَرْدُ عَلَي جُحْرِ مُقَاتِلٍ» (همان: ۱۷۴) او در قصیده «أحمد الزعتر» بر «احمد» که نماد یک قهرمان فدایی راه آزادی فلسطین است، مرثیه‌سرای می‌کند، و از زخم پر التهاب اوقبسی برمی‌گیرد و با فروغ آن، راه خود را روشن‌تر از گذشته بر می‌سازد و پیش می‌تازد. افزون بر این، با آن زخم، گل‌ها را آبیاری می‌کند گل‌ها، رایحه‌ی عشق و حیات را در فضا می‌پراکنند.

۲-۴-۷- باد

خداوند در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ (روم/ ۴۵) (و از نشانه‌های او این است که بادهای را به عنوان بشارتگرانی می‌فرستد تا شما را از رحمتش بپشانند). خداوند در این آیه، بادهایی را بشارت‌دهنده می‌داند که ابرهای باران‌زا را می‌آورند و با بارش آن‌ها، زمین زنده می‌شود و رویدنی‌ها، شروع به رویش می‌کنند. محمود درویش با الهام از قرآن، در بسیاری از اشعار خود «باد» را به عنوان نمادی از باروری و قدرت زندگی به‌کار می‌گیرد. بادهایی که از هرسو در سرزمین وی می‌وزند، نوید بخش زندگی و رویش‌اند و مردمانی از آن‌ها متولد می‌شوند که با فریاد بی‌انتهای اعتراضشان، فلسطین را از چنگال ظلم و استعمار نجات خواهند داد. او در قصیده «أغنيات حبّ الی إفريقيا» خود را از نژاد زنبق‌ها و چوبه‌های دارونیز، از نسل بادهایی می‌داند که آبستن بوده و او را به دنیا می‌آورند: «مَنْ أَنْتَ؟/ عَاشِقٌ / مِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ / أَنْامِنْ سَلَالَتِ الزَّنَابِقِ وَالْمَشَانِقِ / وَالرَّيْحُ تُحِبُّ . . . ثُمَّ تُنجِيسِي / وَ تَرْمِينِي عَلَي كُلِّ الْجِهَاتِ» (همان: ۴۳۹). (ترجمه: تو کیستی؟ عاشقم. از کجایم آیی؟ من از نژاد زنبق‌ها و چوبه‌های دارم و باد آبستن می‌شود ... و بعد مرا به دنیا می‌آورد. و در همه‌ی

جهات مرا می پراکند. به آن امید که روزی آن گل ها شکفته شوند و... (باری، درویش با خون این قربانی، گلی می رویاند و رستاخیز را به امتش می بخشد: «يَا أَحْمَدُ الْمَوْلُودُ مِنْ حَجْرٍ وَ زَعْتَرٍ وَ هُوَ إِشْتِعَالُ الْعَنْدَلِيبِ / فَهَوَ الْبَنْفَسِجُ فِي قَدِيفَةٍ / أُوقِدُ شَمْعَتِي مِنْ جُرْحِي الْمَفْتُوحِ لِلأَزْهَارِ / وَ السَّمَكِ الْمُجَفَّفِ / لِلْحَصَى عَرَقًا وَ مِرَاةً»). (همان: ۶۱۸).

(ترجمه: ای احمد! تو از سنگ و آویشن متولد شده ای. تو شعله ور شدن بلبلی. بنفشه ای هستی در یک نارنجک، از زخم باز شده ی من، برای شکوفه ها، برای ماهی های خشکیده، برای شن ها و آئینه ها... شمعی برافروز).

۲-۵- اسطوره های مرگ و زندگی در شعر درویش

درویش، مانند دیگر شاعران معاصر خویش، همچون عبدالوهاب البیاتی، بدرشاكرالسیاب وادونیس، فدوی طوقان و... برای پر بارتر کردن سروده هایش، از اسطوره های باستانی یونان، بابل، و مصر نیز، استفاده می کند. او تنه‌ابه ذکر منفعلانه‌ی اسطوره بسنده نمی کند، بلکه، بخشی از آن‌ها را با معانی خاص و ابتکاری خویش به‌کار می برد و به ویژه پیوندی هوشمندانه میان آن‌ها و مرگ رهایی بخش برقرار می سازد. به عنوان مثال، وی با به کارگیری این اسطوره ها، بستر عبور از گذشته به حال را در اندیشه و شعر خویش فراهم می آورد. بنابراین این احساس را به خواننده منتقل می کند که باید با تلاشی خستگی ناپذیر زندگی کرد و برای احیای جامعه بی رمق و از پای فتاده عرب و فلسطین، برنامه ای معین آماده کرد. او برای بیان این مقصود، از اسطوره هایی نظیر «تموز»، «عنقاء» و... بهره می گیرد. (عوض، ۱۹۷۴: ۴۶).

۲-۵-۱- تموز

تموز یکی از اسطوره های بابل باستان است، او ایزدی میرا و زنده شونده است که به خاطر آفرینش می میرد. و مرگش، مرگ حاصلخیزی و رویش دوباره است، و بازگشتش نیز، بازگشتی به زندگی است. (ز.ک: رونیک، ۱۳۷۵: ۱۷) او این اسطوره را در قصیده‌ی «تموز و الأفعی» برای احیای مجدد زندگی به کار می برد. تموز از سرزمین ویران شده فلسطین گذر می کند و به خاطر عبور از آن، بار دیگر زندگی حاصلخیز و پایدار به این

مرز و بوم باز می گردد: «تَمُوزُ مَرَّ عَلَي خَرَابِنَا/ وَأَيَقُظُ شَهْوَةَ الْأَفْعَى/ الْقُمُحُ يُحْصَدُ مَرَّةً أُخْرَى/ وَ يَعْطِشُ لِلنَّدَى ... الْمَرْعَى.../ وَ يَتْرُكُ فِي حَنَاجِرِنَا/ ظَمًا وَ فِي دَمِنَا .../ خُلُودَ الشُّوقِ وَ الْعَضْبِ» (درویش، ۱۹۹۴، ج ۱: ۱۰۰). (ترجمه: تموز از ویرانه های ما گذر کرد و شور و شوقِ اُفعی را برانگیخت. گندم، بار دیگر درو می شود. چرا گاه برای قطره شبنم تشنه می شود ... تموز، در حنجره های ما، تشنگی را و درخونمان، جاودانگی شوق و خشم را، بر جای می گذارد.)

۲-۵-۲- عنقاء و الطائر الفینیق (ققنوس)

محمود درویش، افسانه فینیق (ققنوس) را بارها در شعرش به کار برده است. در این افسانه، ققنوس پرنده ای است که عاشق سوختن است. او، می سوزد و خاکستر می شود و از میان خاکسترش جوجه ای سر بر می آورد. و زندگی را از نو می آغازد. این اسطوره، نماد زندگی پس از مرگ است. شاعر با به کارگیری این اسطوره، از یک سو، به دنبال بیداری ملت عرب از خواب غفلت است. تا چاره ای برای فاجعه انسانی خویش بجویند. و از دیگر سو، راه رهایی ملتش را ازرنج ها و دردهای خود، در وجود ققنوس و سر بر آوردن آن از میان خاکستر می بیند و می داند. تا بتواند از ستم ها و استبداد طاقت فرسا نجات یابد: «جَرَبْنَاكَ، جَرَبْنَاكَ/ مَنْ أَعْطَاكَ هَذَا اللَّغْوِ؟ مَنْ سَمَّاكَ/ مَنْ أَعْطَاكَ فَوْقَ جَرَاخِنَا لِنَرَاكَ/ فَأَظْهَرَ مِثْلَ عَنقَاءِ الرَّمَادِ مِنَ الدَّمَارِ.» (درویش، ۱۹۹۴، ج ۲: ۱۰) (ترجمه: تو را آزمودیم، تو را آزمودیم. چه کسی این معما را به تو داده؟ چه کسی نام تو را نهاد؟. چه کسی تو را بر روی زخمهایمان بلند کرد تا تو را ببینیم؟. و چون ققنوس خاکستر، از ویرانی ها برخیزد و ظاهر شو.) و: «يُمَزَّقُ غَيْمًا وَ يُرْسَلُهُ فِي إِتْجَاهِ الرِّيَّاحِ/ وَمَاذَا؟ هُنَالِكَ غَيْمٌ شَدِيدٌ الْخُصُوبَةَ/ لَا بُدَّ مِنْ تَرْبِيَةٍ صَالِحَةٍ/ أَتَذْهَبُ صَيْحَانُنَا عَيْنًا/ كُلُّ يَوْمٍ نَمُوتُ، وَ نَحْتَرِقُ الْخُطُواتِ/ وَ نُؤَلِّدُ عَنقَاءَ نَاقِصَةٍ/ ثُمَّ نَحْيَا لِنَقْتُلَ تَانِيَةً» (همان: ۴۶۱).

(ترجمه: ابری را پاره پاره می کند، و آن را در مسیر باد رها می سازد. آن‌ها چیستند؟ ابرهایی بسیار پر بارن اند. بایستی که خاک خوب و نیکویی باشد. آیا فریادهای ما بیهوده

خاموش می شوند؟ هر روز می میریم، و گام هایمان آتش می گیرد. سپس ققنوسی ناقص متولد می شود. سپس زنده می شویم، تادیدگر بار بمیریم.)

۲-۵-۳- یوتوپیا

«یوتوپیا» نام کتابی است در شرح کشوری خیالی و آرمانی، که در آن نظامی کامل و آزادی تمام برای زندگی و سعادت نوع بشر حکم فرما است. این شهر آرمانی، از هرگونه شر، ظلم، بدبختی و استبداد عاری است. (وارنر، ۱۳۸۷: ۹۳). درویش با استفاده از نام این شهر اسطوره ای، و ذکر آن در کنار نام سرزمین «کربلاء» در حقیقت می کوشد تا این دو سرزمین را به عنوان نمادهایی برای زندگی عزتمندانه و عاری از هرگونه پلیدی برای فلسطین و مردم آن معرفی کند. او در قصیده‌ی «قراءة فی وجه حبیبی» خطاب به فلسطین می گوید که، تو همان شهر افسانه ای هستی که در آینده ای نه چندان دور، به زندگی همیشگی و خالی از زور و ظلم مستکبران دست می یابی و تا ابدیت زنده خواهی ماند: «حِينَ أُحْدَقُ فَيْكِ / أَرَى زَمناً قَرْمِزياً / أَرَى سَبَبَ الْمَوْتِ وَ الْكَبْرِيَاءِ / أَرَى كَرْبَلَاءَ / وَ يُوتُوبِيَا / وَ الطُّفُولَهَ / وَ أقرأُ لِأَيْحَةَ الْأَنْبِيَاءِ» (همان: ۲۹۶). (ترجمه: وقتی به تو خیره می شوم، زمانی سرخ فام را می بینم. علت مرگ و عظمت را می بینم. کربلاء را می بینم. و یوتوپیا را و دوران کودکی را و لوح های پیامبران را می خوانم.)

۲-۵-۴- شقایق نعمان

داستان های کهن عربی «شقایق نعمان» نام گلی است که از خون نعمان بن منذر پادشاه عرب روید. گفته اند او، چون نپذیرفت که در برابر پادشاه ایرانیان سجده کند، پادشاه دستور داد تا او را زیر پای فیل انداخته و له کردند. و این چنین، از خون وی، گل شقایق سربر آورد. البته نعمان نام کنعانی تموز نیز، هست. وی از این اسطوره، برای بیان قیام و رستاخیز ناشی از خون های ریخته شده بر زمین مبارزان فلسطینی، هوشمندانه نمادی می سازد. او در خلال قصیده «رَبِّ الْأَيْتَلِ... رَبِّهَا» از پدرش می خواهد که او نیز چون شقایق نعمان از خاک برخیزد، و با سردادن سرود و ترانه، جان و حیاتی دوباره بگیرد: «فَأَهْضُ، يَا أَيْ، مِنْ بَيْنِ أَنْقَاضِ الْهَيَاكِلِ وَ / إِسْمَكَ فَوْقَ خَاتَمِهَا كَمَا كَتَبَ الْأَوَائِلِ، يَا أَيْ، أَسْمَاءَهُمْ / وَ الْهَضُ

أَبِي لُحَبِّ زَوْجَتِكَ الشَّهِيَةَ مِنْ ضَفَائِرِهَا إِلَى خَلْجَالِهَا/ وَ هِيَ الَّتِي بَقِيَتْ، كَمَا كَانَتْ، لَكَ إِمْرَاءً
وَأُمًّا يَا أَبِي/ فَاتَّهَضُّ، لِيُرْجِعَكَ الْغِنَاءُ/ كَشَقَائِقِ الثُّعْمَانِ فِي أَرْضٍ تَبَنَّتْهَا وَ غَنَّتْهَا لَتَسْكُنَهَا السَّمَاءُ»
(درویش، ۱۹۹۴، ج ۲: ۳۹۲). (ترجمه: ای پدر! از میان ویرانه های معبدها برخیز و بنگار
نامت را بر روی انگشتی اش، همانطور که پیشینیان، نام هایشان را نگاشتند. پدرم! برخیز تا
همسر مورد علاقه ات را دوست بداری، از گیسوان بافته شده تا خلخال هایش. او باقی مانده
است. همانطور که برای تو یک زن و یک مادر بود، ای پدر! برخیز تا آواز، تو را بازگرداند.
مانند شقایق نعمان در سرزمینی که آسمان آن را به فرزندی پذیرفت. و آواز برایش خواند،
تا در آن سکونت گزیند).

۲-۵-۵- مسیح

درویش برای بیان عقیده اش، از حادثه‌ی به صلیب کشیدن حضرت مسیح نیز، سود جست
است. گر چه ماجرای مسیح افسانه نیست، اما حادثه عروج آن حضرت از جهت فدا شدن
و موت ظاهری اش، به افسانه ققنوس و تموز شباهت دارد. (هرچند بنا بر اعتقاد ما، مسیح
زنده است، و فرد دیگری را به جای او به صلیب کشیدند.) با این همه، درویش خود و هر
فلسطینی بیدارومبارزی را چون آن مسیحی تلقی می کند که با بر صلیب رفتنش، و نیز
تحمل دردها و رنج های ملتش، حاضر به هرگونه فداکاری اند. زیرا او با فدا کاری در راه
وطن، برای خود و مردمش، جاودانگی را به ارمغان خواهد آورد. شاعر در قصیده «نُورِخ
أَيَامَنَا بِالْفَرَّاشِ» خود را از نسل حضرت مسیح دانسته که کارش اعطای زندگی ابدی به
دیگران است: «سَنَكْتُبُ مِنْ أَجْلِ أَلَّا نَمُوتَ.. سَنَكْتُبُ مِنْ أَجْلِ أَحْلَامِنَا/ سَنَكْتُبُ أَسْمَاءَنَا كَيْ
تَدُلَّ عَلَيَّ أَصْلِحًا شَرْقَ أَحْسَامِنَا/ نَمُرُّ عَلَى الرِّيحِ... مِنْهَا الْمَسِيحُ، وَمِنْهَا يَهُودَا، وَمِنْهَا مُؤَرِّخُ أَرْحَامِنَا»
(درویش؛ ۱۹۹۴م، ج ۲، ۳۷۲). (ترجمه: به خاطر اینکه نمیریم، خواهیم نوشت ... به خاطر
رؤیاهایمان می نویسیم. اسم هایمان را خواهیم نوشت، تا به اصل و ریشه‌ی مشرقی
بیکرهایمان دلالت کند. بر باد می گذریم ... مسیح و یهود از ما هستند، و وقایع
نگار، خویشاوند ماست.) و: أَنَا وَالْمَسِيحُ عَلَى حَالِنَا: يَمُوتُ وَيَحْيَا، وَ فِي نَفْسِهِ مَرِيْمُ / وَ
أَحْيَا، وَ أَحْلُمُ ثَانِيَةً أَنِّي أَحْلُمُ / وَ لَكِنُّ حُلْمِي سَرِيْعٌ كَبْرَقِيَّةٍ / تَذْكُرُنِي بِالْأُخُوَّةِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ

الأرضِ و... (همان، ج ۲: ۲۷۰): (ترجمه: من و مسیح هرکدام بر حال خود هستیم. می میرد و زنده می شود و در وجودش مریم است. من زندگی می کنم و دوباره رؤیا می بینم من رؤیا می بینم. اما رؤیای من مانند برق سریعی است. که برادری را میان آسمان‌ها و زمین به یاد من می آورد.)

۲-۵-۶-تروا(طرواده)

«تروا» نام یکی از شهرهای یونان باستان است، که دارای قلعه های محکم و تسخیر ناپذیری بوده است اما در اثر جنگی که میان این شهر و دیگر شهرهای یونان در گرفت، مدتی طولانی محاصره شد، و در نهایت، سقوط کرد و به یک ویرانه تبدیل شد. (رضایی، ۱۳۸۳: ۹۰)

محمود درویش، در قصیده‌ی «أحمد الزعتر» با الهام از این اسطوره، با فریادی رسا و کوبنده، می گوید که سرزمین او، همچون شهر طرواده (تروا) در مقابل دشمنانش زانو نخواهد زد: «فَاذْكُرْنِي قَبْلَ أَنْ أَنْسَى يَدَيَّ / لِلْفَرَاشَاتِ إِجْتِهَادِي / وَ الصُّخُورِ رَسَائِلِي فِي الْأَرْضِ / لَا طُرُودَةَ بَيْتِي / وَلَا مَسَادَةَ وَقْتِي» (درویش؛ ۱۹۹۴م، ج ۱: ۶۱۷). (پیش از آنکه دستانم را فراموش کنم، مرا به یاد آر. تلاشم را برای پروانه هابه یاد آر. و سنگها نامه های من در زمین اند. نه تروا خانه من است، و نه وقت من همچو ریسمان، طولانی است.)

نتیجه

- ۱- اندیشه‌ی محمود درویش در تفسیر نسبت میان مرگ و زندگی با دیدگاه عامه‌ی مردم و نیز، بسیاری از شاعران عرب متفاوت است.
- ۲- وی دونوع مرگ را در چکامه های خود به تصویر می کشد: نخست مرگ معمولی و متعارف که همه مردم آن رامی بینند و می شناسند و دیگری، مرگی که تضمین کننده تداوم زندگی عزتمندانه است. او این نوع مرگ را ستوده و آن را ضرورت حیات پایدار و وجود مطلق می داند.
- ۳- با توجه به فضای نومیدانه و یأس آلودی که پس از شکست‌های پی در پی عرب از رژیم صهیونیستی بر سراسر سرزمینهای عربی سایه افکنده بود، درویش مرگ سرخ و اختیاری را تنها راه بی بدیل، برای رسیدن به استقلال و زندگی پایدار می داند. و آن رابه منزله‌ی حلقه‌ی ارتباطی بین زندگی کوتاه دنیایی و زندگی بی نهایت اُخروی قلمداد می کند.
- ۴- درویش میان مرگ اختیاری و حماسی از یکسو و مفاهیم دیگری از جمله عمر جاودانه، آزادی حقیقی و عشق واقعی، پیوند برقرارنموده، و معتقد است که انسان از طریق ایثار جان خود، به عمر جاودانه، آزادی راستین و عشق ابدی دست می یابد.
- ۵- محمود درویش، با طرح و تبلیغ مرگ اختیاری و زندگی بخش، درحقیقت می کوشد تا همچنان بارقه های امیدرادر دل مجروح فلسطین به منظور ادامه حیات و حفظ هویت تاریخی و فرهنگی خویش، در برابر تجاوزات رژیم صهیونیستی بر افروزد. وی در این زمینه، گوی سبقت را از دیگر شاعران معاصر عرب ربوده است.
- ۶- محمود درویش، برای تحسین و تحکیم بیشتر اندیشه‌ی خود در مورد رابطه زندگی و مرگ رستاخیز، از رمزهای طبیعی گوناگون و بعضاً ابتکاری از جمله: زن، باد، زمین، گندم، درخت، خون و... بهره می گیرد. به عبارت دیگر، وی با کاربرد این نوع نمادها، می کوشد تا هم استمرار زندگی مردم فلسطین و حفظ

هویت تاریخی آنان را تبلیغ و تضمین کند و هم اینکه، مبارزان و فداییان فلسطینی را همچنان به آینده درخشان و پیروزی بردشمن امیدوار سازد. تحلیل این رمزها می‌تواند در فهم شعر معاصر مفید باشد.

۷- رمزها و نمادهای شعر محمود درویش بسیارند ولی مبهم، دیرپاب و پیچیده نیستند. بلکه جز در مواردی اندک، بسیار روشن و زود یابند.

۸- درویش، برای تفهیم و تبلیغ بهتر و بیشتر پیام‌های بخش خود پیرامون جاودانگی زندگی و نیز غلبه بر فضای یأس آلودی که بر جامعه عرب و به ویژه سرزمینهای اشغالی حاکم شده بود، افزون بر کاربرد وسیع نمادهای زندگی و جاودانگی، از حوادث و اسطوره‌های جاوید و نامیرای تاریخ باستان عرب، یونان و جهان همچون: «عقاء»، «تروا»، «یوتوپیا»، «تموز»، «شقایق النعمان» و... نیز بهره می‌گیرد.

۹- درویش، در مواقعی نیز، با تأثیرپذیری از شرایط دشوار سیاسی و شکستهای پی در پی نظامی فلسطین، دچار نومیدی شده و از مرگ و سقوط ملت خویش نیز سخن به میان آورده است. البته وی در بیان این امر نیز، از رمزها و اسطوره‌های تاریخی استفاده می‌کند.

کتابنامه

الف. کتابها

- ۱- القرآن الکریم.
- ۲- باروت، محمدجمال(۱۹۹۸م)؛ زیتونه المنفی، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- ۳- بیضون، حیدر توفیق(۱۹۹۱ م)؛ محمود درویش شاعر الأرض المحتله، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ۴- بیدج، موسی(۱۳۷۴هـ ش)؛ گنجشکان در الجلیل می میرند، گزیده اشعارمحمود درویش، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری.
- ۵- حمود، محمد (۱۹۹۴م)؛ الحدائة فی الشعر العربی المعاصر، بیانها و مظاهرها، بیروت، الشركة العالمیة للکتاب.
- ۶- درویش، محمود (۱۹۹۴م)؛ دیوان محمود درویش، ج ۱ و ۲، بیروت، دارالعودة.
- ۷- درویش، محمود(۲۰۰۸م)؛ جداریه، الطبعة الثانية، بیروت، دارالعودة.
- ۸- رضایی، مهدی(۱۳۸۳هـ ش)؛ آفرینش و مرگ در اساطیر، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- ۹- روینغ، اذزار دیوب(۱۳۷۵هـ ش)؛ فرهنگ اسطوره های بابل و فینیق، ترجمه: محمد وحید خیاط، تهران، فکر روز.
- ۱۰- سلیمان، خالدالله(۱۳۷۶ هـ ش)؛ فلسطین و شعر معاصر عرب، ترجمه: شهره باقری و عبدالحسین فرزاد، چاپ تهران، چشمه.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا(۱۳۵۹ هـ ش)؛ شعر معاصر عرب، چاپ اول، تهران، توس.
- ۱۲- عوض، ریتا(۱۹۷۴م)؛ أسطوره الموت و الإنبعاث فی الشعر العربی الحدیث، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- ۱۳- المساوی، عبدالسلام(۲۰۰۸م)؛ جمالیات الموت فی شعر محمود درویش، بیروت، دارالساقی.
- ۱۴- ناصر، علی(۲۰۰۱م)؛ بنیه القصیده فی شعر محمود درویش، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- ۱۵- نقاش، رجاء (۱۹۷۲م)؛ محمود درویش شاعر الأرض المحتله، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
- ۱۶- نقد محمود درویش(۲۰۰۷م)، چاپ بیروت، دارالنهضة.

۱۷- وارنر، رکس (۱۳۸۷ ه.ش)، دانشنامه اساطیر جهان ترجمه: ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، نشر اسطوره.

ب. مجله‌ها

۱۸- العذارى، نائر (۲۰۰۸م)؛ الموت و الحياة في شعر محمود درويش، مجلة الدراسات الأدبية، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عرب)
سال اول، شماره ۱، خرداد ۱۳۹۰

دراسة تحليلية لفكرة الموت و الحياة في شعر محمود درویش*

الدكتور علي اكبر محسني
استاذ مساعد في جامعة رازي - كرمانشاه
طبيه اميريان
المجسورة في اللغة العربية و آدابها

الملخص

إنّ فكرة الموت و الانبعاث من جديد للشعب العربي و حضارته بشكل عامّ، و الشعب الفلسطيني بشكل خاصّ، تعتبر من اكثر المواضيع التي تطرّق اليها محمود درویش في قصائده.

لقد استطاع هذا الشاعر الفذّ و من خلال أطر مترابطة رائعة في الأساطير و الرموز و الطرح الفني والبياني من استحداث معان جديدة و متميزة لفكرة الموت و الحياة. تمكّن الشاعر محمود درویش و من خلال هذه الأدوات التي مرّ ذكرها أن يهدي أبناء شعبه و متلقّي شعره الي السبل التي تؤدي الي الحرية الحقيقية و الحياة الشريفة. إن اكتشاف، و دراسة و تحليل هذه المضامين، هو الهدف المتوخّي من هذا المقال.

الكلمات الدلّيلية: محمود درویش، الموت، الحياة، شعر المقاومة.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی